اصول و قواعد خطوط سته

بکوشش ایرج افشار

رساله‌ای که درین صحایف درج می‌شود در آداب و اصول خطوط سته (محقق ، ثلث ، نسخ ، ریحان ، توقیع و رقاع) وتألیف فتح اللّه بن احمد بن محمود سبزواری وظاهراً تألیف اواخر قرن هشتم دهم هجری است. نسخه‌ای از آن درجزء کتابخانهٔ مرحوم مخبرالسلطنهٔ هدایت بود که برای کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق خریده شد واینك در آن کتابخانه است و آقای محمد تقی دانش پژوه آنرا درفهرست نسخه‌های خطی آن کتابخانه (تهران، ۱۳٤۰ش) معرفی کرده‌اند.

اگرچه درباب خط وقواعد آن رسالات زیادی نوشته شده است و بسیاری از آنها شاید مفیدتر ازرسالهٔ حاضر باشد اماچون ازاین رساله اطلاعی درفهرستها و کتب نیست مناسب دانست که متن آنراجهت استفادهٔ خوشنویسان این عصرومصون ماندن آن ازحادثهٔ فنا به طبع برساند.

دراصل نسخه، مثالهائی ازمفرد و ترکیب حروف تحریرشده است، اما بخطی خوش نبود که نقل آنها عیناً مفید فایدت باشد و با اینکه خواهش شد که یکی ازدوستان خوشنویس این مهم رادرعهده گیرد ونمونه‌ها رابنویسد، اما این توفیق هم حاصل نگشت. ناگزیر دراینجافقط متن طبع می‌شود تا قائمه و قاعده‌ای برای خوشنویسان و اطلاع آنـان بر ضوابط و اصول مضبوط قدیمی بدست باشد.

بسم‌الله الرحمن الرحيم

الحمدلله‌الذی انشاء من‌نطفة الوحدانية خطوط العقول‌علی‌الترتيب والنظام و خلق منها نفوس دواير‌الاجسام والصلواة والسلام علـی رسوله محمد سيدالانام وآله الكرام واصحابه العظام .

امابعد ـ چنين گويدمؤلف اين ترتيب ومرتب اين‌حروف الملتجی بعناية‌الله الملك الاحد المعبود **فتح‌الله‌بن احمدبن محمودالسبزواری** كه بنا بر اشارت بعضی مخاديم كه امتثال اشارت ايشان برين بنده فرض عين بوداين چندكلمه در**اصول‌وقواعد خطوط‌ستّه** كه آن محقق وثلث و نسخ وريحان وتوقيع ورقاع است بطريقی كه از استادان اين فن شنيده و دانسته وازرسائل‌وخطوط متقدمين‌اين‌صناعات، چون‌مستخرج اين فن **ابن‌مقله** ومتمم واستادالصناعة **ابن‌بوّاب** وقبلة الكتاب خواجه **جمال‌الدين ياقوت** و مكمل‌الصناعة شيخ **احمدالسهروردی** والناقد الكامل خواجه **عبدالله‌الصيرفی** شكرالله سعيهم وقدس‌ارواحهم،استفاده‌نموده واستخراج كرده درقلم آمـد ، و تعليق ونسخ تعليق اگرچه از فروغ و مستخرجات متأخرين است اماچون اهل روزگار رابدين نوع خط ميل وشعفی هر چه تمامترواقع است دربيان مفردات اينها نيزاشارتی رفت .

واين رساله مرتب‌است برفاتحه و سه باب وخاتمه .

امافاتحه مشتمل است برسه فصل .

[فاتحه]

[فصل] اول

در فضیلت [خط] وزمان[1] ظهور آن

فضیلت این فن عقلاً ازبرهان مستغنی است و نقلاً از حصر و عد متجاوز، چنانچه حضرت رسالت پناه صلی‌الله علیه و آله وسلم فرموده که «من حسن کتابة بسم‌الله الرحمن الرحیم وجبت له‌الجنة»، یعنی هر که بسم‌الله نیکو نویسد بهشت اورا واجب شود.

از درر الفاظ گهر نثارحضرت‌امیرالمؤمنین **علی‌ابن‌ابی‌طالب** است علیه السلم که : «علیکم بحسن الخط فـانة من مفاتیح‌الرزق».

وهم از جواهر کلام آن حضرتست :

تعلم قوام الخط یاذالتأدب   فما الخط الان بنة المتأدب
فان کنت ذامال فخطك زینة   وان کنت‌محتاجافاضل مکسب

و **افلاطون** حکیم گفته که : «الخط هندسة روحانیه تظهر بآلة جسمانیة».

بنابراین‌معلوم شد که این‌صنعت را فضیلت بسیاراست .

اما زمان ظهور خط

نقل است که اول کسی که اشکال و اسامی خط و حروف دانست و نوشت **آدم** صفی‌الله علیه‌السلام بود ومعلم او حضرت عزت جل‌جلاله وعم نواله ، چنانچه در کلام مجید ربانی وتنزیل عزیز سبحانی فرموده « وعلم

۱ ــ اصل : زبان

آدم الاسماء کلها»[۱]

و بعضی گفته‌اند که اول کسی که خط نوشت و حروف بیکدیگر ترکیب کرد **ادریس** نبی بود علیه‌السلام، و او بیست و هشت حرف از بیست و هشت منزل قمر استخراج کرد بطریق پیوستن خطوط موهومه از کواکب که در هر منزل واقعست بیکدیگر. پس آن حروف مفرده را مرکب گردانید بطریقی معین و آن خط از حسن و زینت مبرّا ومعرّا بود[۲]؛ چه غرض از آن مجرد افهام واستفهام واعلام واستعلام معانی بود.

و بعد از آن درهر روزگاری در آن تصرف کردندی و تغییری در آن راه دادندی تا **خط معقلی** بیرون آوردند. و مدت مدید بر آن گذشت تا درزمان بنی امیه **خط کوفی** استخراج کردند. و مستخرج آن جماعتی از دانایان کوفه بودند.

وچون در آن خط از اکابر واشراف رغبت واقبال مشاهده میشد خلایق در جودت وتحسین آن خط سعی تمام می‌نمودند. تانوبت به حضرت بانضرت حضرت امیرالمؤمنین وامام المتقین **علی بن ابی طالب** علیه‌السلم رسید وآن حضرت این طریقه رابه مرتبهٔ کمال رسانیده، و هیچ آفریده مثل خط آن حضرت نتوانست نوشت، چه در زمان او وچه بعد از او.

وچون مدتی بدین گذشت درزمان بنی‌عباس شخصی **مقله** نام حضرت امیرالمؤمنین **علی** را علیه‌السلم درخواب دید واز آن حضرت ارشاد یافت ودر **خط کوفی** تصرف کرد و اندکی[۳] از تدویر در آن خط پدید آورد و مدت خویش گذرانید.

۱ ــ قرآن مجید ۲ ــ اصل مغرا: ۳ ــ اصل: «واندکی» مکرر تحریر شده

آن گاه پسران او **علی** و **عبدالله** تتبع خط پدر نمودند و انـدك اندك اصول وقواعد استخراج میکردند تااین شش نوع خط وضع کردند و **علی بن مقله** به خط **محقق** مشهور شد و **عبدالله** به **نسخ** و بـه حکم «لکل جدید لذة» اهل روزگار متقلد گشتند وروز به روز از نتایج طبایع ایشان نکتهها ظهور می‌یافت. تانوبت به **ابن الاسد**(؟)رسید واین فن را فی الجمله کمالی داد ودرعنفوان شباب به جوار رحمت، حق پیوست.

بعداز آن نوبت به‌استاد کامل **علی بن هلال**[1] که به **ابن بوّاب** معروفست رسید . در طریقهٔ پسران **مقله** تأمل کرد . اصلی دید راسخ و فروعی ثابت ، ولیکن در تناسب حروف‌وترکیب خللهای فاحش واقع . در آن تصرف کرد و انواع خطوط سته [را] بروجهی لایق از یکدیگر ممتاز گردانید .

و بعد ازاو کسی مثل اونـنوشت تازمان قبلة‌الکتاب **خواجه جمال الدین یاقوت** علیه‌الرحمة، واودر اصول تتبع **ابن بوّاب** کرد به‌اندك تصرفی وقلم محرف ساخت و شمرات باریك گردانید واز **ابن بوّاب** گذرانید.

واز آن زمان الی یومناهذا بسیار از اصحاب فطنت‌وارباب کیاست سعی واجتهاد نمودند وخط به او نتوانستند رسانید ، فضلاعن‌التجاوز .

وخدای‌تعالی‌داناتراست که بعدازاین‌چگونه‌باشد، چه‌درخزانهٔ‌غیب عجایبهاست که‌به‌حکم «الامورمرهونة باوقاتها» دروقت‌خویش به‌ظهورمی آید.

فصل دوم

در اسباب کتابت

اسباب کتابت **قلم‌تراش** و **قلم** و **مداد**[2] و **کاغذ** است .

---

۱ ـ اصل : ملال

۲ ـ مداد یعنی مرکب

بعضی استادان چنین گفته‌اند که باید که کاتب را سه **قلم‌تراش** باشد : یکی باریک بجهت فتح قلم و دیگری تنگ به‌جهت‌تراش و اصلاح[1] قلم ، و احدّ و اثقل بجهت قطّ .

و همانا که این سخن بجهت مبالغه گفته‌اند در آنکه قلم تراش باید که این سه صفت داشته باشد و بغایت تیز بود ، چه به یک قلم تراش نیکو مقصود حاصل است .

واما **قلم** وآن [را] انواع‌است: چون **واسطی** و **اهوی**، **مصری** و **مازندرانی** . و بهتر آن **واسطی** است ، پس **اهویی**[2] و انواع دیگر را اعتبارنباشد. وبهترین ازهرنوع آنست که رسیده‌بود، نه‌خام ونه سوخته‌بود و در طبیعت او دسومتی باشد ، چنانچه در تراشیدن قلامهٔ او نجهد ، بلکه همانجابه زمین ریزد و نزدیک بعضی سخت معتبراست، چنانچه گفته‌اند :

شعر

در قلم شش‌سین بود [زان] سه‌حسن باقی قبیح

سخت و سرخ وسنگی وسست و سیه باشد سبك

و صواب آنست که در سختی و سستی میانه باشد ، زیرا که چون قلم بسیار محکم بود فرمان بردار نبود و خط از او خشك آید .

ومیان قلم‌باید که سفید باشدو پوست آن محکم و تجویف آن‌هر چند بیشتر بهتر . چه‌این معنی علامت خوبی قلم است .

و اما **مداد** : و اماآن به انواع ساخته‌اند و بهترین آن آنست که

---

۱ ـ اصل: اصلاع ۲ ـ کذا در اصل، مینورسکی بنقل ازنسخهٔ مورخ ۹۵۵ (B551) لنین گراد می‌نویسد : آملی ، ممکن‌هم هست که «اهوازی» باشد.

در زمان خواجه **جمال الدین یاقوت** ساخته‌اند و آن برین وجه‌است :
دوده دودرم ، زاج قبرسی پنج درم ، مازو بیست درم ، برگ مورد وحنااز هریك پنج درم ،نوشادر نیم درم، صمغ عربی سی‌وپنج درم ،زعفران یك‌درم، نبات مصری یك درم .

اولاً مقدار پنج من آب‌صاف در دیگ سنگین کنند وبجوشانند که به سه‌من باز آید . پس مازو وزاج وصمغ و برگ مورد و برگ حنا هریك [را] جداگانه در ظرفی کنند و چندان‌آب در سر هر یك ریزد که مغمور گردد ومازو را پیش از آن که در آب خواهد کرد بشکند،چنانکه هر یك به‌پنج شش پاره شود.

پس خریطه‌ای از کرباس‌آب‌نرسیده بدوزد ودوده را درآن‌جا کند و در خمیر گیرد و در میان تنورتافته نهدبرسر خشتی تاپخته شود. واگر دوده خاك‌آلوده باشد پیش از پختن باید شست . و طریق شستن آن‌آنست که قدری آب درکاسه کند ودوده [را] برروی آب ریزد و پرمرغ برروی دوده می کشد تاخاك‌به‌تك[1] کاسه‌نشیند ودوده‌برسرآب‌بماند. پس[با]پرمرغ دوده را ازروی[آب] بردارد ودرخریطه کرده درخمیر گیرد وبپزدچنانچه گفته شد .

آنگاه دوده و نوشادر [را] در هاون کند و اندکی بکوبد تا با یکدیگر آمیزد .

آنگاه صمغ حل[2] کرده در وی ریزد آن مقدار که مانند خمیر گردد و بسیار بکوید.

۱ ـ اصل : تك ۲ ـ اصل : جل

پس آب مازو و آب زاج و آب برگ حنا [را] صاف کرده با یکدیگر بیامیزد و در دیگ کند و به آتش نرم می‌جوشاند و تجربه می‌نماید تا چنان شود که چون بر کاغذ نویسند نشف نکند.

بعد از آن از دیگ بیرون آرند و اندك اندك برهاون می‌ریزند و سحق میکنند تا این تمام شود.

پس آب زعفران و نبات مصری در آب جوشیده و حل کرده و صاف ساخته درهاون بریزد و اندك اندك همان آب جوشیده می‌ریزند و صلایه می کنند. تا وقتی که معلوم شود که به کمال رسیده است از هاون بیرون [آرد] و به حریر بپالاید و درظرف چینی یا زجاجی کند و به‌وقت حاجت به کار می‌برد.

و این مدادی باشد که از کاغذ نرود، هرچند به‌آب ترشود و [شك] نیست که هر [چند] صلایه بیشتر یابد بهتر باشد.

ومنقول است که به یك مدّ سی بیت نوشته‌اند، و این فقیر را اتفاق افتاد که به یك [مدّ] هیجده بیت کتابت کرد.

و اما **کاغذ**: بهترین کاغذ[1] به جهت مشق آن بود که سطر[2] هموار باشد تا خط مستقیم آید واعوجاج نپذیرد که بر کاغذ تنك خط مبتدی [و] ناهموار وشکسته آید، خصوصاً خط ثلث و محقق.

وبباید دانست که اقوی اسباب **کتابت** است وضمیر کتابت است(؟). باید که از اغذیه و اشربه که مرخی اعصاب ومصدع ابخرهٔ[3] به دماغ باشد مانند فواکه وبقولات وحموضات ولبنیات حسب المقدور احتراز واجتناب

۱ـ اصل: کاغذی. ۲ـ سطبر وهموار (احتمال مجتبی مینوی)
۳ـ اصل: انجوه

نماید و همچنین از کثرت مباشرت و مجامعت، چه ضرر بسیار است خصوصاً درین باب.

و باید که هرحرفی و کلمه‌ای که نویسد اولاً درخاطر ممثّل ومصوّر سازد و جای آن تعیین کند آنگاه نویسد، ودرنوشتن هرحرف احتیاط کند و تأمل تمام نماید و مساهله جایز ندارد.

وبباید دانست که کمال خط بسه امر حاصل شود: اول تعلیم استاد، دویم صفای باطن، سیم کثرت مشق. چنانچه خواجه **جمال الدین یاقوت** علیه الرحمة فرموده که «الخط مخفی فی تعلیم الاستاد و کثرت المشق وصفاء الباطن».

وادمان هرروزه ازدست نباید گذاشت که این حال بغایت مضر است به تخصیص مبتدی را، و ازسخنان **افلاطون** است: «الخط هندسة روحانیة تقوی بالادمان و تضعف بالترك»، و عندالملال ترك بایدداد و چون ملال مرتفع شود رجوع بایدنمود واگر هرصباح یك هلیلهٔ سیاه تناول کند باصره و متفکره را قوت دهد وخیالات نیکو آورد.

فصل سوم

در بیان قلم تراشیدن و در انگشت گرفتن و بردرج نهادن وگردش قلم و تعویل در هر نوعی از خطوط

قلم ثلث [را] فربه باید تراشیدن وشق زیاده نباید کرد، وحشی چهاردانگ وانسی دودانگ، وسر او کفچه باید تا سیاهی به اختیار فرود آید وشمرات نازك افتد. وقطّ متوسط باید، نه جزم و نه محرّف.

و قلم نسخ تابع قلم ثلث ست، الاآنکه سراو کفچه نباید، زیرا که نازکی شمرات درین خط مطلوب نیست.

اما قلم محقق نازکتر از قلم ثلث [است]، مگرآنکه سراو زیاده کفچه نباید کرد.

وقلم تعلیق طریق خواجه **تاج الدین سلمانی** که احسن طرق اهل روزگار است مانند قلم ریحان است الاآنکه زبان آن درازتر باید.

اما گرفتن قلم و بر درج نهادن: کاتب باید که بهسه انگشت قلم را گیرد وانگشت وسطی را به مقدار یك جو ازسبّابه بگذراند و عمود قلم سازد تا از هرطرف که قلم راند ضعف وقصور در خط پدید نیاید. وقلم در انگشتان محکم گیرد نه سست که سستِ گرفتن قلم سبب اضطراب خط گردد وبسیار محکم گرفتن سبب خشکی خط.

اما تعویل و گردش قلم: هر خط که از بالا بهزیر آید مانند الف باید که اعتماد بر وحشی قلم کنند وآنکه [که] از زیربه بالا کشند اعتماد برانسی، و در ساختن دندانه ها که در وسط اوفتد اعتماد بر سینهٔ قلم کنند. وهرحرف که به مقدار دونقطه ارتفاع یابد صعود و نزول دروی واجب بود.

باب اول

دربیان مفردات حروف و آن مصدراست به مقدمه [ای] و آن این است

بدانکه خط ازروی اصطلاح عبارتست ازترکیب نقاط به یکدیگر تاحروف حاصل شود. پس بناء خط برنقطه است وانواع خطوط شش است: محقق وثلث و توقیع وریحان ونسخ[1] ورقاع.

اما خط محقق چهار دانگ سطح ودودانگ دور،

وخط ثلث عکس آن : چهار دانگ دور و دودانگ سطح ،

و توقیع پنج دانگ دور ودانگی سطح .

وریحان تابع محقق است .

و نسخ تابع ثلث ،

و رقاع تابع توقیع ،

و نسخ تعلیق فرع نسخ است ،

وتعلیق فرع رقاع ، و تعلیق که خواجه **تاج‌الدین** وضع کرده فرع رقاع ونسخ است .

و قدما را در بیان اصول حروف مفردات طرق مختلف است . بعضی به‌اثبات دایره بیان کرده‌اند ، چنانکه دایره رسم کرده‌اند و نظر به قسمت قطردایره ومحیط اوومثلث‌ومربع ومخمس که درداخل او واقع شود اشکال حروف [را] باز نموده‌اند، مثلاً قطردایره [را] هفت نقطه گرفته‌اند واز آنجا قد **الف** نهاده‌اندودایرۀ **جیم** و**عین** واخوات ایشان ازنصف محیط

۱ـ اصل : نسق .

گرفته‌اند و **با** واخوات آن از قطر و یك نقطهٔ طولانی از محیط دایره، مثال آن بر این قیاس ....[1]

وبعضی بناء حروف [را] برمثلث و مربع ومخمس ومدور نهاده‌اند ؛ چنانچه گفته‌اند **الف** و **لام** و **کاف** مسطح و **باء** واخوات او ازمربع ناشی میشود و **راء** وسر **میم** و **واو** و **فاء** و **قاف** ازمثلث، وسر **جیم** ودامن **میم** ودامن **واو** ازمخمس ، برین مثال ....[1]

وبعضی به جهت سهولت و آسانی بناء حروف [را] برنقطه نهاده‌اند. ودرین رساله این طریق اتفاق افتاده ، چه استعمال اهل روز کار برین نوعست . و نیز طبیعتی که با اصول هندسه و ریاضیات الفت نداشته باشد از اصول سابقه منتفع نگردد .

اکنون شروع کنیم در مقصود، واحوال یك یك از مفردات [را] مشروح بیان[2] نمائیم ، و من الله الاعانة والتوفیق .

اما الالف ـ الف درمحقق هشت نقطه و تا نه جایز ، ودرثلث هفت وباید که در وی اندك حرکتی بود درمحقق مخفی ودرثلث ظاهرو درتوقیع ورقاع درغایت ظهور ودرنسخ و ریحان در غایت خفاو باید که به مقدارنیم نقطه سردر پیش داشته باشد . واو راتشبیه کرده‌اند به شخص منتصب که به‌قدم خود نگاه کند. و آنرا درغیرنسخ طرّه بود و شمره وطرهٔ آن دونوع بود : مسدود و مفتوح ، مثال آن [ ] .

اما الباء ـ ابن مقله چنین گوید که باء مرکب است ازدوخط : یکی منکب ناشی ازمثلث ودویم مسطح ناشی ازمربع. وخط اول که سر باء است

۱ـ مثالها ی این مواردرا کاتب ننوشته است . ۲ـ اصل : بان .

یك نقطهٔ طولانی باید و خط دویم که ذیل آنست در ثلث به قدر الف ثلث یعنی هفت نقطه ودر محقق به قدر چهاردانگ الف محقق یعنی شش نقطه. و باید که شمرهٔ آن محاذی سر آن باشد که اگر از آن در گذرد یا نرسد قبیح باشد، وشمره در توقیع ورقاع و آن چنان باید که اگر از سر آن خطی مستقیم برراستی کرسی بکشند برغایت ذیل واقع شود و زیر بالا نیفتد وابتدا به نقطه باشدو انتها به شمره ، مثال این[ ] .

اما الجیم ـ ابن مقله گفته است جیم واخوات او مرکب است از دو خط: اول منکب و دویم مدورو سرجیم شش نقطه باید و دایرهٔ آن ده نقطه و نیم، زیرا که دایرهٔ آن نصف محیط حقیقی است که هرگاه که قطر[۱] دایره هفت باشد محیط آن بیست ویك سبع باشد ، امانصف سبع را اعتبار نیست و سر آن متصل دایره بود و منفصل نیز بود . چون منفصل بود آن را طرّه باید ساخت و متصل خاص[۲] بود به ثلث وتوقیع وتوقیع . ورقاع باید که بعد از اول دایره تا به شمره به قد الف باشد . و در محقق و ریحان باید که غایت انحداب دایره محاذی سرجیم باشد و شمره محاذی سردایره ، مثال آن [ ].

امادر ثلث و توقیع ورقاع جایز است که پشت دایره از محاذات سرجیم اندکی در گذرد و همچنین از سردایره نیز ، مثال آن[ ].

ودایرهٔ عین وغین همین حکم دارد[کد]درجیم مفتوح دایرهٔ مرسل بیان کردیم وذیل جیم ملحق واخوات آن دونوع بود : دالی ودوری ، مثال [ ] چنانکه گذشت ، و همچنین است ذیل عین : معهود و معقود، واذیال دالی و دوری ، مثال [ ] .

۱ـ اصل : قطره .　　۲ـ اصل: خواص

و این اذیال خاص است به‌ثلث‌وتوقیع‌ورقاع،وابتدای جیم به نقطه است و انتها به شظیّه .

اماالدال ـ ابن مقله گفته است که دال مرکب است از دوخط : یکی منحنی‌و دیگر مسلنقی ، و هرخطی [را] چهار نقطه باید و آنرا طرهٔ نازك‌باشد وشمرهٔ منفرجه ؛ و چنان‌باید که‌مثلثی‌از آن‌حادث شودودوخطاول را دوحرکت باید چنانکه‌صدری‌وظهری‌از آن محسوس‌شود؛ و این‌حرکت درمحقق مخفی باید و درثلث ظاهرو درتوقیع ورقاع اظهر ، مثال‌آن [ ] .

و اگر بعد از آن الف باشدیالام خط دویم به یك نقطه زیادت از خط اول باید تاالف یالام را جای‌باشد، مثال آن‌این چنین باید [ ].

و در نسخ طرّه وشمره نباید ساخت‌وابتدا وانتها به‌شظیه باید کرد و در باقی ابتدا [به] نقطه و انتها به‌شظیه وشمره .

اماالراء ـ برسه نوعست : مشمر[1] و مقعر ومرسل .

و مشمرومرسل مرکب‌اند ازدوخط :اول منحنی ، ودویم مسلنقی ، و خطاول‌سه‌نقطه‌باید ودویم‌پنج نقطه ، وابتداء هردو به‌نقطه‌وانتها به‌شمره، مثال آن [ ].

وراء مقوس‌مساوی ربع‌دایره بایدوآن پنج نقطه وربعی‌بود ، وابتدا و انتهاء آن‌به‌شظیّه بود و وقوع‌این نوع غالباً درمرکبات‌باشد ودرمفردات گاهی بود که بعد از شمره واقع شود ، مثال آن [ ] .

وراء مرسل خاص است‌به محقق و ریحان و در غیر ایشان برسبیل استعاره بود .

---

۱ ـ اصل : مشعر

وراء مقعر[1] خاص است به‌ثلث .

اما السین — سین بر دو نوع است: منشاری و قوسی. اما منشاری باید که اسنان او مایل به‌وحشی بود، لامحاله از سه د[ند]انهٔ آن دو خانه حادث شود. خانهٔ اول مقدار یك نقطه باید و خانهٔ دویم یك نقطه و نیم، و از دندانهٔ سیوم تا حد ذیل آن سه نقطه و ذیلش به قدر الف ـ یعنی هفت نقطه ، و ابتدا و انتهاء به‌شظیه [مثال آن] .

واما قوسی : سر او مدّی باشد شبیه به‌نصف قوس، چنانکه اگر یکی دیگر بر عکس مناسب آن کشیده شود شکل قوسی حادث شود ، برین مثال [ ].

و باید که قد آن از قد الف در نگذرد مگر موضعی که اقتضای زیادت کند که آنجا تا قد دو الف و سه قد نیز جایز داشته‌اند و بعضی گفته‌اند که وجه تسمیه آنست که شبیه است به کمان حلاجی و تسمیه به حسب تسمیهٔ اول اصح است و انصب ، و ذیل آن همان ذیل منشاری بود و ابتدا و انتها به شظیه .

اما الصاد ـ صاد مرکب است از رای مظمر و بای مقصور ، چنانچه بیاض اندرون آن شبیه بود به مغز بادام ، مثال آن [ ] .

و ذیل آن همچون ذیل سین و ابتدا و انتها به شظیه .

اما الطاء ـ ابن مقله گوید طاء مرکب است از چهار خط اول منتصب و آن شش نقطه باید ، و دویم مستلقی و آن دو نقطه و نیم باید ، و سیم منکب و آن نیز دو نقطه و نیم باید، و چهارم مسطح و این چهارم باید که

۱ ـ اصل : معقر

به یك نقطه ونیم از محاذات خط اول در گذردو فرق میان آن وصاد آنست که استلقا در ضعف انکبابست و در ظاهر دو برابر و درهر دو قصد تدویر معتبر و ابتدا وانتهای آن به نقطه و بعضی انتها به شظیه کرده‌اند و صواب آنست که درمحقق ابتدا به نقطه بوده ودرثلث به شظیه ، مثال آن[ ] .

اماالعین ـ عین شش نوع است و در مرکبات بیان کرده شود .

اماالفاء ـ **ابن مقله** گوید فا مرکب است از چهار خط منکب ومستلقی ومنتصب ومسطوی وسر آن مثلث باید مع قصد آلت تدویر کردن آن یك نقطهٔ طولانی و ذیل آن مانند ذیل باء و بیاض آن شبیه به دانهٔ کنجد کرده‌اند وبعضی به دانهٔ امرود وابتدا به نقطه باید . . . . و ذیل آن مانند ذیل سین، مثال آن [ ].

اماالکاف کاف ـ چهارنوع بود : یکی مسطح وآن مرکب ازچهارخط بوده ، اول مستلقی وآن چهارنقطه ونیم باید، دوم مسطح وآن پنج نقطه[و]نیم باید، سیم منکب وآن دونقطه ونیم باید، و چهارم مسطح وآن نه نقطه ونیم، چه باید که این خط به یك نقطه ونیم ازکاف در گذرد و بیاض میان سه کاف و مسطح اول دو نقطه ونیم باید ومیان دو سطح دونقطه ، مثال آن[ ].
و این نوع کاف در حالی که مفرد واقع شود ننویسند، بلکه آنجاکاف لامی باید نوشت و گفته شود ، و در آخر کلمه نیز ننویسند مگر برسبیل ندرت چنانچه در کتاب قبلة الکتاب خواجه **جمال الدین یاقوت** واقع شده . نوع دویم آنست که مرکب ازدوخط باشد : منتصب ومسطح، خط اول هفت نقطه باید ودوم شش بااشباع شمره واین نوع به مفرد وآخر کلمه مخصوص است وابتدای آن به نقطه باشد وانتها به شظیه ،مثال آن[ ] .

اماالّلام ـ لام ثلث مرکب است از الف و ذیل نون ، ولام محقق

مرکب [است] از الف و ذیل باء ، مثالها [ ] .

اماالمیم ـ میم هفت نوع است : مثلث و مرفوع و مفتوح ومرسل وقط وممدود دو مطموس . و در مفرد دو نوع بیشتر واقع نشود و آن مثلث است ومرسل واین هردومخالف یکدیگراندهم به حسب رأس وهم به حسب ذیل ، اگرچه هر دومثلث اند. امایکی مرکب است از استلقی و انتصاب وانکباب، ودیگر ازانتصاب وانکباب واستلقا . وفرق دیگر آنست که یکی را ابتدا به نقطه باید کرد ودیگری رابه شظیه ، مثال [ ] .

واما اختلاف به حسب ذیل آنست که یکی ناشی ازمخمس [است] و دیگری مدور ، مثال آن [ ] .

و حکم این دو ذیل همان حکم ذیل رای مرسل و مدور است ، وآن نوع که ذیل آن مدور باشد اگر درآخرسطرواقع شود از تدویر به نزول عدول باید کرد بروجه انتصاب ، مثال آن [ ] .

و درخط قبلة الکتاب خواجه **جمال الدین یاقوت** واقع شده که ذیل میم را کا از مخمس نـاشی میشود و در مرکبات تدویر داده ، مثال آن [ ] ، واین از نوادراست .

اماالنون ـ نون مرکب است ازدوخط : اول سه نقطه، دویم هفت نقطه. و آن چهار نوعست : اول آنکه ناشی ازمربع بود وآن خاص است به محقق و ریحان ، و سه نوع دیگر ناشی ازمدور است وهر یك مسمی به اسمی: مقعر ومحدب و مقوس[1] .ومقوس مخصوص است به نسخ، ومحدب به توقیع و رقاع . ووقوع هریك در غیر مخصوص به طریق استعارت باشد و

۱ــ اصل : قوس

ابتدای مجموع به نقطه است و انتها به شظیه ، مثال آن [ ] .

اماالواو ـ سر واو مثل سرفاست وذیل آن مانند ذیل راء مقعر و مرسل و اول مخصوص به ثلث و دویم به محقق و وقوع مرسل در ثلث به سبیل استعارت باشد ، مثال آن [ ] .

اماالهاء ـ ها نه نوعست و از آن جمله درمفرد یك نوع واقع شود و آن مثلث مرکب از سه خط ، اول سه نقطه ، دویم دو نقطه ونیم ، سیم چهار نقطه . خط سیم باید که به یك نقط و نیم ازمحال تقاطع بگذرد ودر محقق ابتدا وانتها به نقطه باید ودرثلث ابتدا بهنقطه و انتها به شظیه، این مثال [ ] .

اماالـلام‌الف ـ لام‌الف سه نوع بود : یکی را ملفوف خوانند و آن مرکب بود از سه خط منحنی و مقوس و مستلقی . خط اول هشت نقطه باید و دوم دو ونیم وسیم نه‌وتاده جایز است .

و در محقق ابتدا وانتها به نقطه باید .

و در ثلث ابتدا بهنقطه و انتها به شظیه .

وفرق[1] دیگر آنست که درمحقق چنان باید که‌چون خطی مستقیم مارّ برتقاطع الف ولام توهم کرده شود بعدازجانبین برابر بود. درثلث بعد ازجانب یمین ضعف بعد از جانب یسارباشد ، مثال آن [ ] .

و نوع دویم را مقطوع خوانند و آن نیز مرکب‌است از سه خط : اول مستلقی و دویم منحنی وسیم مسطح ، مثال آن[ ] .

و این لام‌الف مقطوع خاص‌است بهنسخ و درخفی محقق و ریحان مستعار از نسخ .

۱ـ اصل : فرقی

وبعضی گفته‌اند که لام الف ملفوف درنسخ[را] جائی بایدنوشت که الف وی ملیّنه باشد ، مثال [ ] . ولام الف مقطوع جائی نویسند که الف وی غیرملینه باشد یعنی همزه دار، مثال آن این [ ] .
زیراکه اگر خلاف کنند تقدم حرف یا حرکت لازم آید ، اما خواجه **جمال‌الدین یاقوت** این معنی [را] اعتبارنفرموده ، همانا که این نکته ازمخترعات متأخرین است .
و نوع سیم مرکبست از لام مسلنقی و الف منحنی و باید که ذیل لام محاذی سر الف باشد و این‌نوع[را] درمرکب‌نیزنویسند ، مثال آن [ ] .
اماالیاء ـ یاءمن‌حیث‌الرأس‌دونوع بود وهمچنین من‌حیث الذیل نیز دو نوع است . امامن حیث الرأس یکی‌مرکب بود از دو خط : یکی مسلنقی و دیگری منحنی بر شکل دال معکوس و این نوع مفرد بود و مرکب نیز بود . در مفرد خط اول چهار نقطه و نیم وخط دویم سه نقطه ونیم ، و اگر مرکب باشد به عکس ، مثال آن [ ] .
و نوعی‌دیگر خط مقوس است که آن را شمرهٔ تحتانی‌بود، مانند شمرهٔ باء رقاع ، مثال‌آن [ ] .
اما تنوع ذیل ایشان یکی مانند ذیل‌نون است در تدویر و ارسال ودویم مسطح وابتداوانتهای‌مجموع‌به شظیه مگر یای مسطح که درمحقق و ریحان ونسخ واقع شود که انتها بـاید ، مثال آن [ ] .
و بعضی‌را گمان افتاده است که سریاء مثل سرکاف‌است وآن‌خطا است. چه سرکاف ثلثان را [1] محدب است و سریاء نصف باء مضمراست و

۱ـ «را» ظاهراً زائد است .

فرق میان این هردو ظاهر است :

اکنون چون از بیان مفردات فارغ شدیم شروع کنیم در بیان قواعد مرکبات ، ومن الله الاعانة والتوفیق .

باب دویم

در بیان مرکبات

الف : چون در اول کلمه واقع شود به هیچ حرف ترکیب نپذیرد. پس ابتدا به حرف باء باید کرد. چون باء باالف ترکیب کنند سرباء یك نقطهٔ طولانی باید و فاصله نیز یك نقطه باید، مثال [ ].

وترکیب آن باباء واخوات آن و باجیم و بااخوات آن ودال وراء وفاء وکاف لامی و دالی و منحنی ولام حکم ترکیب آن به الف دارد، مثال آن [ ].

چون [با] صاد یاطاء یاعین یاقاف یاواو یاهاء ترکیب کنند طول آن دو نقطه باید، مثال آن [ ].

و اگر بعد از شمرات بود اضمار اولی بود، مثال آن این چنین است [ ].

و این اضمار مخصوص است به ثلث وتوقیع ورقاع و اگر به حرف سین ترکیب کنند اعم از این که قبل از وی حرفی باشد یا نه سه نقطه باید، مثال آن این است [ ].

اما الترکیب الجیم : جیم و اخوات آن اگر به الف یا دال یا کاف یالام یاهاء ترکیب کنند درمحقق مفتوح باید ومدّ وقصر در اینها جایز است، مثال [ ].

و در ثلث [و] محقق باید که برهیأت غنچهٔ گل باشد ومدّ جایز نبود، بر این مثال [ ].

و اگر به باء واخوات آن یاسین یا راء یامیم یاهاء ترکیب کنند باید که از محاذات سرجیم درنگذرد، برین مثال [ ].

ومدّ جایز نبود الادرمیم وچون بعداز این مثل آن باشد باید که دو نقطه از محاذات سر آن بگذرد و آخر حرف ثانی به دو نقطه از آخرحرف اول کوتاه‌تر بود، برین مثال [ ].

و چون بعد از اینها یای متطرفه باشد همین حکم دارد و باید که به دو نقطه در گذرد [ ].

اماالترکیب‌السین: بعد از سین الف باشد یا دال یا کاف لامی یا لام یاحرفی که به سه نقطه ارتفاع یابد که فاصله برابر دندانه‌های سین باشد، برین مثال [ ].

و اگر بعد از آن‌را باید گرد برین مثال یایاباشد ذیل اضمار باید کرد(؟)نیزبراین مثال [ ].

ومدّسین جایز است اعم از آنکه قبل‌از آن حرفی باشد یا نباشد به‌حسب اقتضای مقام، مثال آن: [ ].

اماترکیب‌الصاد: حکم ترکیب صاد حکم‌ترکیب‌سین‌است، الا آنکه درصاد مدّجایز نیست.

اماالترکیب‌الطاء: حکم ترکیب طاء با حروف حکم صاد است، مگرآنکه در صاد مطلقاً مد جایز نبود و در طاء به حسب تزیین یا اتمام سطر جایز بود، مثال آن [ ].

اماالترکیب‌العین: بدانکه عین شش نـوع است: اول نعلـی خوانند و این جائی نویسند که بعدازآن الف بودیالام یادال یاهاءیافاصله که به سه نقطه ارتفاع یابد، مثال آن [ ].

و نوع دویم محیراست و آنرا از آن جهت محیر میخوانند که چون‌ناظردروی نگرد گاه شبیه به‌صادی می‌یابد و گاه شبیه به‌نعلی، لاجرم متحیرمی‌ماند که آیااین است یاآن وآن جای‌نویسند که‌بعد از آن باء یا سین یاطاءیا دندانه‌ای بود که به سه‌نقطه ارتفاع یابد وبعداز ایشان حرفی دیگر[باشد]، مثال اینها [ ] .

و نوع سیم صادیست ، چه شبیه بود به صاد معکوس و آنرا جائی نویسند که بعداز آن باء مفرد و اخوات آن وراء وسین وصاد مفرد وکاف مسطح ونون ومیم و واومفرد باشد ، برین مثال [ ] .

ونوع چهارم فم‌الاسدی است و آن بعد از الف واقع شود که متصل باشد به‌حرفی وباید که در یك کلمه باشد و بعد ازآن صعود باشد ، مثال آن [ ] .

ونوع پنجم فم‌الثعبانی بود وآن همچنان‌بعد از الف متصل‌به‌حرف واقع شود و باید که بعد از آن صعود نبود ، براین مثال [ ] :

و نوع ششم را معقود خوانند وآن مخصوص است‌به وسط و آخر کلمه وقتی که بما قبل متصل بود و آن مرکب است از سه‌خط مقوس و هر در طرف آن ذوقلمین باید و بیاض آن مثلث و ذیل آن مانند عین معهود،آن را به نشگرده[۱] تشبیه کرده‌اند ، مثال آن‌این‌چنین‌بود [ ].

اماالترکیب‌الفاء : چون بعد از فاءالف یالام‌یاذال‌باشد یاحرفی که به سه نقطه ارتفاع یابد در آن مدّوقصر جایز بود و چون مقصوربود فاصلهٔ نیم‌نقطه باید ، مثال آن [ ] .

و اگربعد ازآن باء واخوات‌آن یاراء یاسین یاصادیا طاء یا عین یا فاء یاکاف‌دالی یاکاف منحنی یامیم یاهاء یاواو باشد درین‌مجموع فاصله‌باید

۱ ـ تیغی‌است که باآن چرم را می‌تراشند.

که محاذی‌سر فاء باشد، برین مثال [ ] .

و اگر بعد از آن یاءمضمر بود کردن آن‌اطول‌باید وذیل آن[را] درباء اضمار باید کرد ، مثال آن از شعر خواجه **جمال‌الدین‌یاقوت** علیه الرحمة آورده شده براین‌مثال[ ].

اماترکیب القاف : حکم قاف‌همان حکم فاء است .

اماترکیب‌الکاف : در مفردات معلوم شد که کاف چهار نوعست : مسطح ومنحنی‌و دالی‌ولامی. اکنون‌باید دانست که دالی‌جائی بایدنوشت که‌بعد از آن صعود باشد ، مثال آن [ ] .

و منحنی جایی باید که بعد ازآن باء واخوات آن یا دال یامیم یاهاء با؛ به‌قدر دو نقطه باید ، مثال آن [ ] .

وچون دوکاف‌به‌هم رسنداگر در نسخ‌باشد تسطیح‌هردو جایزباشد، و همچنین تسطیح اول و انحنای[1] ثانی ، مثال آن [ ] .

و در توقیع ورقاع انحنای هردو واجب بود ، مثال آن [ ] .

و حکم آن در محقق و ثلث حکم نسخ است .

اماترکیب‌الام : چون بعد ازلام‌لام‌یادال باشدفاصله دونقطه‌باید ، مثال آن [ ] .

و ترکیب آن با باقی‌حروف حکم باء دارد ، مثال‌آن [ ] .

باقی براین قیاس و درترکیب آن ودال وهاء مدّ جایزاست بهمین قاعده ، [ ] .

و چون بعد از آن های دو صادین باشند ذیل نشاید ساخت ، باید که ذیل لام‌در هاء مندرج بود ، مثال آن این است [ ] .

۱ــ اصل : انحنائی

و اگر بعد از آن جیم بود دو نوع جایز است : منتصب ومستلقی ، مثال آن [ ] .

ولام در این مقام بـاید که پنج نقطه ونیم باشد تااز کرسی ذیل خارج نشود .

و همچنین هرگاه که میان لام وجیم واخوات آن حرفی یـا بیشتر واقع شود لام کوتاه باید نوشت بقدر[1] حاجت ، مثال آن [ ] .

اما التركيب الميم : چون میم را باالف یادال یاهاء یالام ترکیب کنند باید که سر آن اذنی باشد و فاصله بقدر بیاض چشم میم ، مثال آن [ ] .

و چون باباء یاسین یاصاد یافاء ترکیب کنند مثلث باید و آن مثلث شاید که مطموس باشد [ ] .

و چون باجیم واخوات آن ترکیب کنند ذیل آن سه نقطه باید ، یك نقطه ازسرجیم بسته و باقی گشاد ، مثال آن [ ] .

و چون باراء ومیم و نون ویاء ترکیب کنند ذیل آن اضمار باید کرد ، مثال آن [ ] .

وچون بافاء وقاف وواو ترکیب کنند فاصلهٔ آن یك نقطه باید ، مثال آن [ ] .

ومیم مفتوح و مرفوع به اوایل کلمات مخصوص است ، مثال آن [ ] .

وقط ممدود به اواخر کلمات ، مثال آن این است [ ] .

اما التركيب الهاء : چون هاء دراول کلمه واقع شود یادالی باید یا خصیة الحماری واذن الفرس ، مثال آن این است [ ] .

۱ - اصل : بقد .

مگر آنکه بعد از آن رای‌مقوس باشد ، چه‌آنجا های اذنی باید ساخت و آن در توقیع ورقاع باشد ، مثال آن [ ] .

ودالی بعد ازلام نویسند و بعداز باء واخوات آن و همچنین بعداز دندانه که در وسط واقع شود ، مثال آن [ ] .

و ذوصادین بعدازلام نویسند ، مثال آن [ ] .

و چون در آخر کلمه افتددر محقق وریحان ملحق نویسند ، مثال آن [ ] .

و در ثلث وتوقیع و رقاع مرسل باید ، مثال آن [ ] .

و مطموس مخصوص‌است به‌میم مطرف که‌در آخر کلمه واقع‌شود، مثال آن [ ] .

و محیروحوطی دراواسط کلمه نویسند ، مثال آن [ ] .

اماالترکیب‌الیاء : حکم‌یاء درترکیب همان‌حکم‌باء واخوات‌آن است .

والله اعلم بالصواب .

[باب سیم]

در شرح قواعدی که بی‌رعایت آن خط تمام نشود

و آن قواعد را خواجه‌جمال‌الدین یاقوت درین بیت‌درج فرموده

شعر

اصول وترکیب کراس ونسبت صعود و تشمیر نزول وارسال

اصول‌وترکیب خطوط دردو باب گذشته مبین‌شدمانندبیان کرسی ونسبت و صعود ونزول وتشمیر وارسال .

اکنون بباید دانست که **کراس** جمع کرسیست و **کرسی** بـه اصطلاح این فن‌محاذات حروف است بعضی‌بابعضی در یك جهت .

واستادان خط پنج کرسی اثبات کرده‌اند:

کرسی‌اول سرهای الفات ولامات وسرهای الفات‌طا وظا ولام‌الف و سرهای کاف لامی، واین کرسی‌را کرسی رأس‌الخط گویند.

و کرسی‌دوم سرهای‌دال وراوصاد وطاوعین وفاوقاف و واووها .

و کرسی سیم‌اذیال الفات ولامات واذیال باءواخوات‌وابتدای جیم‌و عین‌وخط آخر ازکاف لامی‌و مسطح، و این کرسی‌را کرسی وسط خوانند.

و کرسی چهارم‌اذیال دال وراء وسین وصادوقاف ولام ونون وياء .

و کرسی پنجم اذیال جیم‌وعین‌واخوات‌آن ، و این کرسی‌راذیل‌الخط گویند ، مثال این مجموع : [ ] .

و **نسبت** عبارتست از مساوات حروف مانند قدود الفات و اذیال نون وسین وصاد و مانند آن .

و مناسبت سواد و بیاض با یکدیگر و آنکه مخصوصات قلمی و خطی به قلمی دیگر مختلط نشود، مثلاً دال بی‌طره و شمره که به نسخ مخصوص است در ثلث ومحقق وغیرهما واقع نشود. زیرا که بغایت قبیح نماید و همچنانکه حسن شخص انسانی مناسبت[1] اعضای اوست حسن خط نیز در تناسب حروف است.

و**صعود ونزول** عبارتست از راندن قلم‌از زیر به بالاوازبالا به‌زیر بادرلام ودال مرکب باشد و در حرفی دیگر که به سه نقطه ارتفاع یابد در مقامی که بعد از آن حرفی دیگر باشد، مثال آن [ ].[2]

و اعتماد برانسی قلم باید کرد در صعود[3] و در نزول بر وحشی.

و**تشمیر** از روی لغت‌دامن در چیدن است و از روی اصطلاح آخر حروف [را] باریك و منعطف گردانیدن وآنرا شمره گویند و تشمیر نیز خوانند، چنانکه پیش ازاین‌معلوم شد. وباشد که بعضی حروف را شمره نسازند چون سین که بعد از آن صاد بود یاراء و واو که بعد از آن جیم بود، برین مثال [ ].

و **ارسال** عبارت است از ترك شمرات‌و آن در سه موضع باشد:

اول در بطون لامات ونونات وآنچه بدان‌ماند، مثال این[ ].

دویم در آخر سطور.

سیم دروسط سطور وآن مخصوص‌است به‌نسخ، مثال‌آن [ ].

---

۱ ـ اصل: مناسب ۲ـ جمله‌مغشوش‌می‌نماید ۳ـ اصل: صود.

[خاتمه]

فصل دویم[1]

در خواص قلم نسخ

لفظ نسخ مصدر است بمعنی اسم فاعل یعنی ناسخ، چه از آن جهت که اکثر کتابت بـاین خط واقع است بتخصیص کلام‌الله ، کانه که این خط ناسخ سایر خطوط است وحکم آن حکم ثلث است الاخاتمهٔ چنددارد که در ثلث واقع نیست و آن این است که بیان کرده میشود .

باید که الف نسخ را طره وشمره و میل نباشد مگر الف که آنرا طره باید و میل به یمین ،مثال آن [ ] .

و همچنین لام را طره نبایدساخت مگر لامی که بعد از آن جیم باشد یااخوات آن یابعد از آن میم یاهاء باشد ، مثال آن [ ] .

و جایز بود اتصال یاء به الف ، مثال آن [ ] .

و همچنین اتصال دال به الف در آخر کلمه ، مثال آن [ ] .

و جایز بود اتصال را وء واو و دال بـه هاء وقتی که در یك کلمه باشد ، مثال آن [ ] .

و هم‌چنین اتصال واو به‌دال که‌دریك کلمه‌باشد ،مثال آن [ ] .

---

۱ ـ کذا دراصل ، چنانکه درخطبهٔ کتاب گذشت این ازرساله بریك فاتحه وسه باب و یك خاتمه ترتیب شده است . در صفحهٔ قبل باب سوم خاتمه یافت و پس از آن قاعدة خاتمهٔ کتاب خواهد بود و درین صورت « فصل دوم » که درین صفحه ملاحظه می‌شود مربوط است به خاتمهٔ کتاب و ناگزیر فصل اول آن در کتابت ساقط شده است .

جایزاست که بیاض عین معقود پوشیده بود ، مثال آن [ ].

وجایز بودتسوید سرواومفرد وفاوقاف، چه مفردوچه مرکبی که در اول کلمه باشد ، مثال آن [ ].

و جایزبود ارسال نون واشباه آن‌دروسط سطر ، مثال آن [ ].

درلفظ «قال»الف‌راتدویردهندولام رامدّ، مثال این‌است [ ].

ولامی که بعدازآن یاء یامیم باشد جایزاست که ذیل آن [را]ترك کنند ، مثال آن این است [ ].

و کلمات این خط [را] زیادت متقارب نباید نوشت‌چه تقارب از خواص ریحان است .

فصل سیم

درخواص توقیع ورقاع

توقیع‌را ازآن جهت توقیع گفته‌اند که پیش‌از این بیشترتوقیعات [را] به‌این‌قلم نوشته‌اند وفرق میان‌آن وثلث آ نست که الفات‌آن قصرباید و شمرات اشبع .

و جایز است که طغرای‌کاف منحنی را در این خط شمره نکنند و دراز کشند .

و در بعضی مواضع دندانه هـای سین را حذف کنند ، مثال آن این است [ ].

و عین‌معقود را پوشیده باید ساخت.

و حکم رقاع حکم توقیع است، الا آنکه رقاع را خفی تر نویسند و اتصال حروف و کلمات درین بیشتر باشد، مثال آن [ ] .

***

تمت الکتاب بعون الملك الوهاب علی ید الفقیر الحقیر المحتاج المذنب العاصی ابن کرمعلی کلبعلی، فی ۱۱۲۸.

توضیح

دربارهٔ مؤلف این رساله و نسخهٔ دیگر از رسالهٔ او در خصوص خط نگاه کنید به صفحات ۱۹ و ۱٦ مقدمه زاخودر در ترجمهٔ انگلیسی آن بقلم مینورسکی در کتاب Calligraphers and Paiwters چاپ واشنگتن (۱۹۵۹).

این کتاب ترجمه انگلیسی کتاب قاضی احمدبن منشی است.